

ستاره انصاری

۱

از دهانت، بوی مُردگانم می آید
وقتی که در تن ات
رها می شوم از وحشتِ خاکِ سرد.

در سکوتی آشفته
آغوشِ مویه می شوم
در چشمهای تو وقتِ دفن

از دهانِ تو تا شنیدنِ من فاصله‌ای ست
پُر از گوشِ دنیا.

نمی خواهم از دهانت بیفتم
بگذار با تنِ داغِ بمیرم.

**

به شکافی که روی دستت بُریدم
خون می چکید از من.
روی شیشه درد می آمد
روی من درد می رفت.

به اندام‌هایم بگو:
مرا در آغوش بگیرند،
که از تو من می ماند
از من شکافِ دست‌های تو.

از اعماق چهره‌ام برخاست
 غباری از پریدنِ ناگهانی رنگی
 بر این روی خلوت این حالا

پرنده‌ای پَر زده
 پنهان و ناگهان
 به لبم بیا
 و بگو

این کوچه تنگ است
 حرف‌ها را کوچکتر بزن.
 تابوت،
 فقط وزن را می‌داند.

۳

این دیوار را به شانه ات تکیه بده
نگذار بریزد آبرو.
گریه نمی آید، مبادا بلرزد شانه ات
جایگاهِ خطرناکِ سرهای بی شمار.

اینهمه سرگردان
مرا دورِ خودم می گردانی
گردابم کن.

بگذار خشت های ویرانه
ته مانده های رُسی
در نمِ سرخیِ چشم های آهکی شوند.

سدِ پیر!
ای نمورترین مانع!
آبِ این دریاچه ی شور
روی شانه ی تو رسوب کرده،
عبور نکن، باش!
مردِ پیرِ فکرهای ناگهان!
کنار آبروی خودت باش.